

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۰

آیه: ۱۷۱

آیه و ترجمه

یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القیها الی مریم و روح منه فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یكون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا ۱۷۱

ترجمه :

۱۷۱ - ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) او است، که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از طرف او بود، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگوئید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شمانیست، خدا تنها معبود یگانه است، او منزّه است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها خداوند کافی است.

تفسیر :

تثلیث موهوم است

در این آیه و آیه بعد به تناسب بحثهایی که درباره اهل کتاب و کفار بود به یکی از مهمترین انحرافات جامعه مسیحیت یعنی «مساله تثلیث و خدایان سه گانه» اشاره کرده و با جمله های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ بر حذر می دارد.

نخست به آنان اخطار می کند که در دین خود راه غلو را نپویند و جز

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۱

حق درباره خدا نگویند:

(یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق).

مساله «غلو» درباره پیشوایان یکی از مهمترین سرچشمه های انحراف در

ادیان آسمانی بوده است، از آنجا که انسان علاقه به خود دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آنچه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد - گاهی نیز این تصور که غلو درباره پیشوایان، نشانه ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است سبب گام نهادن در این ورطه هولناک می شود «غلو» همواره یک عیب بزرگ را همراه دارد و آن اینکه ریشه اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب میکند، به همین جهت اسلام درباره غلات سختگیری شدیدی کرده و در کتب «عقائد» و «فقه» غلات از بدترین کفار معرفی شده اند.

سپس به چند نکته که هر کدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح (علیه السلام) است اشاره می کند:

۱ - عیسی (علیه السلام) فقط فرزند مریم (علیها السلام) بود (انما المسیح عیسی ابن مریم).

این تعبیر (ذکر نام مادر عیسی در کنار نام او) که در شانزده مورد از قرآن مجید آمده است، خاطرنشان می سازد که مسیح (علیه السلام) همچون سایر افراد انسان در رحم مادر قرار داشت و دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت، یعنی تمام صفات بشری در او بود چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است خداوندی ازلی و ابدی باشد - مخصوصاً کلمه انما که در آیه مورد بحث آمده است به این توهم نیز پاسخ میگوید که اگر عیسی (علیه السلام) پدر نداشت مفهومی این نیست که فرزند خدا بود بلکه فقط فرزند مریم بود!

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۲

۲ - عیسی (علیه السلام) فرستاده خدا بود (رسول الله) - این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او ندارد، قایل توجه اینک سخنان مختلف مسیح (علیه السلام) که در اناجیل کنونی نیز قسمتی از آن موجود است همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسانها است، نه الوهیت و خدائی او.

۳ - عیسی (علیه السلام) «کلمه» خدا بود که به مریم القا شد (و کلمته القاها الی مریم) - در چند آیه قرآن از عیسی (علیه السلام) تعبیر به «کلمه»

شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح (علیه السلام) کند، همانطور که کلمات مخلوق ما است، موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند، و نیز همانطور که کلمات اسرار درون ما را بیان می کند و نشانه ای از صفات و روحیات ما است، مخلوقات این عالم نیز روشنگر صفات جمال و جلال خدایند، به همین جهت در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات اطلاق کلمه شده است (مانند آیات ۱۰۹ کهف و ۲۹ لقمان) منتها این کلمات با هم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتا ساده و کوچکنند، و عیسی (علیه السلام) مخصوصا از نظر آفرینش (علاوه بر مقام رسالت) برجستگی خاصی داشت زیرا بدون پدر آفریده شد.

۴ - عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شد (و روح منه) - این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجودانسانها عموما و مسیح و پیامبران خصوصا قرار داد.

گرچه بعضی خواسته اند از این تعبیر سوء استفاده کنند که عیسی (علیه السلام) جزئی از خداوند بود و تعبیر «منه» را گواه بر این پنداشته اند، ولی می دانیم که «من» در این گونه موارد برای تبعیض نیست بلکه به اصطلاح «من» نشویه است که بیان سرچشمه و منشأ پیدایش چیزی می باشد.

جالب توجه اینکه در تواریخ می خوانیم: «هارون الرشید» طبیبی نصرانی

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۳

داشت که روزی با «علی بن حسین واقدی» که از دانشمندان اسلام بود مناظره کرد و گفت: در کتاب آسمانی شما آیه ای وجود دارد که مسیح (علیه السلام) را جزئی از خداوند معرفی کرده سپس آیه فوق را تلاوت کرد، «واقدی» بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود.

و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعا منه :

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همه از ناحیه اوست» و اضافه کرد که اگر کلمه «من» جزئیت را برساند باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند، طبیب نصرانی با شنیدن این سخن مسلمان شد هارون الرشید از این جریان خوشحال گشت و

به واقدی جایزه قابل ملاحظه‌ای داد.
به علاوه شگفت‌انگیز است که مسیحیان تولد عیسی (علیه‌السلام) را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او می‌گیرند در حالی که فراموش کرده‌اند که آدم (علیه‌السلام) بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچکس دلیل بر الوهیت او نمی‌داند!
سپس قرآن به دنبال این بیان می‌گوید: «اکنون که چنین است به خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید خدایان سه گانه‌اند و اگر از این سخن بپرهیزید، به سود شما است.»

(فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم).

بار دیگر تاکید می‌کند که تنها خداوند معبود یگانه است (انما الله اله واحد) یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۴

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از نقیصه احتیاج به همسر و فرزند و نقیصه جسمانیت و عوارض جسم بودن مبرا است.
(سبحانه ان یكون له ولد).

به علاوه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می‌باشد، همگی مخلوق اویند و او خالق آنها است، و مسیح (علیه‌السلام) نیز یکی از این مخلوقات او است، چگونه می‌توان یک حالت استثنائی برای وی قائل شد، آیا مملوک و مخلوق می‌تواند فرزند مالک و خالق خود باشد.

(له ما فی السماوات و ما فی الارض).

خداوند نه تنها خالق و مالک آنها است بلکه مدبر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می‌باشد، (و کفی بالله وکیلا).

اصولا خدائی که ازلی و ابدی است، و سرپرستی همه موجودات را ازازل تا ابد بر عهده دارد چه نیازی به فرزند دارد، مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مرگ خود بخواهد؟!

تثلیث بزرگترین انحراف مسیحیت

در میان انحرافات مسیحیت بان گرفتار شده هیچیک بدتر از انحراف تثلیث نیست، زیرا آنها با صراحت می‌گویند: خداوند سه گانه است و

نیز با صراحت می‌گویند در عین حال یگانه است!، یعنی هم وحدت را حقیقی می‌دانند و هم سه گانگی را واقعی می‌شمردند، و این موضوع مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی بوجود آورده است.

اگر حاضر بودند یگانگی خدا را «مجازی» بدانند و تثلیث را «حقیقی» مطلبی بود، و اگر حاضر بودند تثلیث را «مجازی» و توحید را «حقیقی» بدانند باز هم مساله، ساده بود، ولی عجیب این است که هر دو را حقیقی و

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۵

واقعی میدانند! و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از نوشته‌های تبلیغاتی اخیر که به دست افراد غیر مطلع داده می‌شود، دم از سه گانگی مجازی می‌زنند، سخن ریاکارانه‌ای است که بهیچوجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها نمی‌سازند.

اینجا است که مسیحیان خود را با یک مطلب غیر معقول مواجه می‌بینند، زیرا معادله «(۳۱)» را هیچ کودک دبستانی هم نمی‌تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولاً می‌گویند این مساله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبد و دل! باید پذیرفته شود، و از اینجا است که مساله بیگانگی «مذهب» از منطق عقل شروع می‌شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک می‌کشاند که مذهب جنبه عقلانی ندارد بلکه صرفاً جنبه قلبی و تعبدی دارد و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو با هم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار می‌شود زیرا علم می‌گوید: عدد ۳ هرگز مساوی با یک نیست اما مسیحیت کنونی می‌گوید هست!

در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:

۱- در هیچیک از اناجیل کنونی اشاره‌ای به مساله تثلیث نشده است به همین دلیل محققان مسیحی عقیده دارند که سرچشمه تثلیث در اناجیل، مخفی و ناپیدا است مسترهاکس آمریکائی می‌گوید: «ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است» (قاموس مقدس صفحه ۳۴۵ طبع بیروت).

و همانطور که بعضی از مورخان نوشته‌اند، مساله تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو و

آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر از سوی دیگر، در مسیحیت واقعی وارد شد، بعضی احتمال می‌دهند که اصولاً «تثلیث نصاری» از ثالوث هندی (سه گانه پرستی هندوها) گرفته شده است.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۶

۲ - تثلیث مخصوصاً به صورت تثلیث در وحدت (سه گانگی در عین یگانگی) مطلبی است کاملاً نامعقول و بر خلاف بدهت عقل، و می‌دانیم که مذهب هرگز نمی‌تواند از عقل و علم جدا شود، علم حقیقی با مذهب واقعی، همیشه هماهنگ است و دوش بدوش یکدیگر سیر می‌کنند، این سخن که مذهب را باید تعبداً پذیرفت، سخن بسیار نادرستی است، زیرا اگر در قبول اصول یک مذهب، عقل کنار برود و مساله «تعبد کور و کر» پیش بیاید، هیچ تفاوتی میان مذاهب باقی نخواهد ماند، در این موقع چه دلیلی دارد که انسان خداپرست باشد نه بت پرست! و چه دلیلی دارد که مسیحیان روی مذهب خود تبلیغ کنند نه مذاهب دیگر!!، بنا بر این امتیازاتی که آنها برای مسیحیت فکری می‌کنند و اصرار دارند مردم را به سوی آن بکشانند خود دلیلی است بر اینکه مذهب را باید با منطق عقل شناخت، و این درست بر خلاف ادعائی است که آنها در مساله تثلیث دارند یعنی «مذهب» را از «عقل» جدا می‌کنند.

به هر حال هیچ سخنی برای درهم کوبیدن بنیان مذهب بدتر از این سخن نیست که بگوئیم مذهب جنبه عقلانی و منطقی ندارد بلکه جنبه تعبیدی دارد!

۳ - دلائل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است

هر گونه دوگانگی و سه گانگی و تعدد را از او نفی می‌کند، خداوند یک وجود بی‌نهایت از تمام جهات است، ازلی، ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانائی است و می‌دانیم که در بی‌نهایت، تعدد و دوگانگی تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو بی‌نهایت فرض کنیم هر دو متناهی و محدود می‌شوند چون وجود اول فاقد قدرت و توانائی و هستی وجود دوم است، و همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است، بنابراین هم وجود اول محدود است و هم وجود دوم، به عبارت روشنتر اگر دو «بی‌نهایت» از تمام جهات فرض کنیم، حتماً «بی‌نهایت اول» بمرز «بی‌نهایت دوم» که میرسد تمام می‌گردد، و بی‌نهایت دوم که بمرز بی‌نهایت اول میرسد، آن هم تمام می‌گردد، بنابراین

هر دو محدود هستند و متناهی. نتیجه اینکه: ذات خداوند که یک وجود غیر متناهی است هرگز نمی تواند تعدد داشته باشد.

همچنین اگر معتقد باشیم ذات خدا مرکب از «سه اقنوم» (سه اصل یا سه ذات) است لازم میاید که هر سه محدود باشند، نه نامحدود و نامتناهی. به علاوه هر «مرکبی» نیازمند به «اجزای» خویش است، و وجودش معلول وجود آنها است و لازمه ترکیب در ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد در حالی که میدانیم او بینیاز است و علت نخستین عالم هستی است.

۴ - از همه اینها گذشته چگونه ممکن است، ذات خدا در قالب انسانی آشکار شود و نیاز به جسم و مکان و غذا و لباس و مانند آن پیدا کند؟ محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان، و قرار دادن اودر جنین مادر، از بدترین تهمتهائی است که ممکن است بذات مقدس او بسته شود، همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملاً نامعقول محسوب می شود، بدلیل اینکه هر کس در محیط مسیحیت پرورش نیافته و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خو نگرفته است از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است مشمئز میشود، و اگر خود مسیحیان از تعبیراتی مانند «خدای پدر» و «خدای پسر» ناراحت نمی شوند بخاطر آن است که از طفولیت بااین مفاهیم غلط انس گرفته اند!

۵ - اخیراً دیده میشود که جمعی از مبلغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مساله تثلیث، متشبه به مثالهای سفسطه آمیزی شده اند، از جمله اینکه: وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه گانگی) را میتوان تشبیه به «جرم خورشید» و «نور» و «حرارت» آن کرد که سه چیز هستند و در عین

حال یک حقیقتند، و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آینه بیفتد با

اینکه یک موجود بیشتر نیست، سه موجود به نظر میرسد! و یا آنرا تشبیه بمثلثی می‌کنند که از بیرون سه زاویه دارد و اما اگر زوایا را ازدرون امتداد دهیم بیک نقطه می‌رسند.

با کمی دقت روشن می‌شود که این مثالها ارتباطی با مساله مورد بحث ندارد، زیرا «جرم خورشید» مسلما با «نور آن» دو تا است، و «نور» که امواج مافوق قرمز است با «حرارت» که امواج مادون قرمز است از نظر علمی کاملاً تفاوت دارند، و اگر احیانا گفته شود این سه چیز یک واحد شخصی هستند مسامحه و مجازی بیش نیست.

و از آن روشنتر مثال «جسم» و «آینه‌ها» است زیرا عکسی که در آینه است چیزی جز انعکاس نور نیست، انعکاس نور مسلما غیر از خود جسم است بنابراین اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد و این مطلبی است که هر کس که فیزیک کلاسهای اول دبیرستان را خوانده باشد میداند. در مثال مثلث نیز مطلب همینطور است: زوایای مثلث قطعاً متعددند، و امتداد منصف الزاویه‌ها و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث ربطی به زوایا ندارد.

شگفت‌انگیز اینکه بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از «وحدت وجود صوفیه» خواسته‌اند توحید در تثلیث را با منطق «وحدت وجود» تطبیق دهند، ولی ناگفته پیدا است که اگر کسی عقیده نادرست و انحرافی وحدت وجود را بپذیرد باید همه موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند بلکه عین او تصور کند در این موقع سه‌گانگی معنی ندارد، بلکه تمام موجودات از کوچک و بزرگ، جزء یا مظهری برای او می‌شوند، بنابراین تثلیث مسیحیت

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۹

هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی‌تواند داشته باشد اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است.

۶- گاهی بعضی از مسیحیان می‌گویند اگر ما مسیح (علیه السلام) را ابن الله می‌گوئیم درست مانند آن است که شما به امام حسین (علیه السلام) ثار الله و ابن ثاره (خون خدا و فرزند خون خدا) می‌گوئید و یا در پاره‌ای از روایات به علی (علیه السلام) یدالله اطلاق شده است. ولی باید گفت: اولاً این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را معنی به

خون کرده‌اند، زیرا ثار هیچگاه در لغت عرب بمعنی خون نیامده است بلکه بمعنی «خونبها» است، (در لغت عرب بخون، «دم») اطلاق می‌شود) بنابراین «ثارالله» یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تو را می‌گیرد، یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تو را رئیس خانواده بگیرد، و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای تو را رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت می‌باشی، تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدائی، بنابراین خونبهای تو را او باید بگیرد، و همچنین تو فرزند علی بن ابی طالب هستی که شهید راه خدا بود و خونبهای او را نیز خدا باید بگیرد.

ثانیا اگر در عبارتی در مورد مردان خدا تعبیر مثلا به یدالله شود قطعاً یک نوع تشبیه و کنایه و مجاز است، ولی آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است ابن الله بودن مسیح را یک نوع مجاز و کنایه بداند مسلماً چنین نیست زیرا منابع اصیل مسیحیت ابن را بعنوان فرزند حقیقی می‌شمردند و می‌گویند: این صفت مخصوص مسیح (علیه السلام) است نه غیر او، و اینکه در بعضی از نوشته‌های سطحی تبلیغاتی مسیحی دیده می‌شود که ابن الله را بصورت کنایه و تشبیه گرفته‌اند بیشتر جنبه عوام فریبی دارد، برای روشن شدن این مطلب عبارت زیر را که نویسنده کتاب قاموس مقدس در واژه خدا آورده با دقت توجه کنید: و لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی‌شود

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۰

مگر در جائیکه که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست.

آیه ۱۷۲-۱۷۳

آیه و ترجمه

لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون و من يستنكف عن عبادته و يستكبر فسيحشرهم اليه جميعا ۱۷۲
فاما الذين ءامنوا و عملوا الصلحت فيوفيههم اجرهم و يزيدهم من فضله و اما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا اليما و لا يجدون لهم من دون الله وليا و لا نصيرا ۱۷۳

ترجمه :

۱۷۲ - هرگز مسیح از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این استنکاف داشتند) و آنها که از عبودیت و بندگی او استنکاف ورزند و تکبر کنند به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد (و در رستاخیز بر می انگیزد).

۱۷۳ - اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنها را بطور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و اما آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یآوری نخواهند یافت.

شان نزول :

جمعی از مفسران در شان نزول این آیه چنین روایت کرده اند که طایفه ای از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند: چرا نسبت به پیشوای ما خورده می گیری! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من چه عیبی براو

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۱

گذاشتم! گفتند: تو می گوئی او بنده خدا و پیامبر او بوده است. آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر :

مسیح بنده خدا بود

گرچه آیات فوق شان نزول خاصی دارد با این حال پیوند و ارتباط آن با آیات گذشته که درباره نفی الوهیت مسیح (علیه السلام) و ابطال مساله تثلیث بود آشکار است.

نخست با بیان دیگری مساله الوهیت مسیح (علیه السلام) را ابطال می کند و می گوید شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی (علیه السلام) هستید در حالی که نه مسیح استنکاف از عبودیت و بندگی پروردگار داشت و نه فرشتگان مقرب پروردگار استنکاف دارند.

(لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون).

و مسلم است کسی که خود عبادت کننده است معنی ندارد که معبود باشد مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند! یا اینکه عابد و معبود و بنده و خدا

یکی باشد!! جالب این است که در حدیثی می‌خوانیم که امام‌علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به جاثلیق بزرگ مسیحیان فرمود: عیسی (علیه‌السلام) همه چیزش خوب بود تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندانی نداشت، مرد مسیحی بر آشفست و به امام گفت چه اشتباه بزرگی می‌کنی! اتفاقاً او از عابدترین مردم بود، امام فوراً فرمود: او چه کسی را عبادت می‌کرد! آیا کسی جز خدا را می‌پرستید! بنابراین

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۲

به اعتراف خودت مسیح بنده و مخلوق و عبادت کننده خدا بود، نه معبود و خدا، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت.

سپس قرآن اضافه می‌کند: کسانی که از عبادت و بندگی پروردگار امتناع ورزند و این امتناع از تکبر و خودبینی سرچشمه بگیرد، خداوند همه آنها را در روز رستاخیز حاضر خواهد ساخت و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد.

(و من يستنكف عن عبادته ويستكبر فسيحشرهم اليه جميعا).

در آن روز آنها که دارای ایمان و عمل صالح بوده‌اند پاداششان را بطور کامل خواهد داد، و از فضل و رحمت خدا بر آن خواهد افزود، آنها که از بندگی خدا امتناع ورزیدند و راه تکبر را پیش گرفتند به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد و غیر از خدا هیچ سرپرست و حامی و یآوری نخواهند یافت.

(فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيهما اجرهم و يزيدهم من فضله و اما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا اليما و لا يجدون لهم من دون الله وليا و لا نصيرا).

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :

۱ - استنکاف بمعنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جمله استکبروا بدنبال آن محدود میشود، زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی بمراتب بدتر است.

۲ - ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند (اب و ابن و روح القدس و یا به تعبیر دیگر

خدای پدر و خدای پسر و واسطه میان آن دو) بنابراین در این آیه می‌خواهد

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۳

معبود دیگر یعنی مسیح و فرشته روح القدس هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود.

و یا بخاطر آن است که آیه ضمن پاسخگوئی به شرک مسیحیان اشاره به شرک بت پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدا می‌دانستند و جزئی از پروردگار و به آنها نیز پاسخ می‌گوید.

با توجه به این دو بیان دیگر جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که آیا آیه فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه! زیرا آیه فقط در مقام نفی اقنوم سوم و یا معبودهای مشرکان عرب است، نه در صدد بیان افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح (علیه السلام).

آیه: ۱۷۴ - ۱۷۵

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ۱۷۴
فَاذْكُرُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيَدْخُلُكُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۷۵
ترجمه :

۱۷۴ - ای مردم! دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی بسوی شما فرستادیم.
۱۷۵ - اما آنها که ایمان به خدا آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خودش هدایت می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۴

تفسیر :

نور آشکار

در تعقیب بحثهایی که درباره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیاء در آیات سابق گردید در این دو آیه سخن نهائی گفته شده و

راه نجات مشخص گردیده است، نخست عموم مردم جهان را مخاطب ساخته، می‌گوید: ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری بنام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما است.

(یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا)

برهان به عقیده بعضی از دانشمندان از ماده بره (بر وزن فرح) بمعنی سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را برای شنونده نورانی و آشکار و سفید می‌کند به آن، برهان گفته می‌شود. منظور از برهان در آیه فوق چنانکه جمعی از مفسران گفته‌اند و قرائن گواهی می‌دهد، شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است و منظور از نور، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر بنور شده است. در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم‌السلام) در تفسیر نورالثقلین و علی بن ابراهیم و مجمع البیان بما رسیده برهان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر شده و نور به علی (علیه‌السلام)، این تفسیر با تفسیری که در بالا گفتیم منافات ندارد، زیرا ممکن است از نور، معنی وسیعی اراده شود که هم قرآن و هم امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) را که حافظ قرآن و مفسر و مدافع آن بود در برگیرد.

در آیه بعد نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح می‌دهد: اما

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۵

آنها که بخدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند بزودی در رحمت واسعه خود وارد خواهد کرد، و از فضل و رحمت خویش برپاداش آنها خواهد افزود و بصراط مستقیم و راه راست هدایتشان می‌کند.

(فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما).

آیه: ۱۷۶

آیه و ترجمه

یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلة ان امرؤا هلك لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان

تضلوا و الله بكل شیء علیم ۱۷۶

ترجمه :

۱۷۶ - از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سوال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می برد و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد، و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را می برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که) برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود - خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۶

شان نزول :

بسیاری از مفسران در شان نزول آیه فوق از جابر بن عبد الله انصاری چنین نقل کرده اند که میگوید: من شدیداً بیمار بودم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عیادت من آمد و در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید، من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم: وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است، این آیه که آیه فرائض نام دارد نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت. (روایت فوق با تفاوت مختصری در تفسیر مجمع البیان و تبیان و المنار و در المنثور و غیر آنها آمده است). و به عقیده بعضی این آخرین آیهای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده.

تفسیر:

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می کند، و همانطور که در اوائل این سوره در تفسیر آیه ۱۲ گفتیم درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲، و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است، و این دو آیه اگر چه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما همانطور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم هر کدام به یک دسته از خواهران

و برادران ناظر است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران مادری است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری تنها سخن می گوید.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۷

گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است، و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می برند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات میکند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم:

قبلاً باید توجه داشت که آیه بعنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است.

لذا می فرماید: از تو در این باره سؤال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می کند.

(یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله).

سپس به چندین حکم اشاره می نماید:

۱ - هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر میرسد.

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۸

(ان امرؤا هلك لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک).

۲ - و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر

ومادری یا پدری تنهها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر میرسد.

(و هو یرثها ان لم یکن لها ولد).

۳ - اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند.

فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک)

۴ - اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند بطوری که سهم هر برادر و برابر سهم یک خواهر شود.

(و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین).

در پایان آیه می‌فرماید: خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح و واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است.

(یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شیء علیم).

ناگفته نماند که آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزندان در میان نباشد بیان میکند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جائی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.
(پایان تفسیر سوره نساء)

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۳۹

سوره مائده

مقدمه

مدنی - ۱۲۰ آیه

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۴۰

تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۴۱

محتویات این سوره این سوره از سوره‌های مدنی است و ۱۲۰ آیه دارد و

گفته‌اند پس از سوره فتح نازل شده است، و طبق روایتی تمام این سوره در حجة الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است. این سوره محتوی یک سلسله از معارف و عقائد اسلامی و یک سلسله از احکام و وظائف دینی است.

در قسمت اول به مساله ولایت و رهبری بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مساله تشلیث مسیحیان و قسمتهائی از مسائل مربوط بقیامت و رستاخیز و بازخواست از انبیاء در مورد امتهایشان اشاره شده است. و در قسمت دوم، مساله وفای به پیمانها، عدالت اجتماعی، شهادت به عدل و تحریم قتل نفس (و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل هابیل بوسیله قابیل) و همچنین توضیح قسمتهائی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمم آمده است.

و نامگذاری آن به سوره مائده بخاطر این است که داستان نزول مائده برای یاران مسیح - در آیه ۱۱۴ - این سوره ذکر شده است.

